رژیم صهیونیستی چگونه آنچه را در جنگ از دست داد، می‌خواهد از طریق دیپلماسی و طرح ترامپ به دست آورد؟

پشت پرده صلح غزه

ثمانه اکوان

پیامدهای آتش‌بس موقت اخیر در نوار غزه نشان می‌دهد ثبات پساجنگ نه فقط تابع مفاد مذاکرات سیاسی، بلکه تابع توان عملیاتی، مشروعیت محلی و اراده کنشگران خارجی برای پوشش خلأهای امنیتی و انسانی است. کشورهای اروپایی، بویژه فرانسه و بریتانیا، همراه با ایالات متحده در حال نهایی‌سازی پیش‌نویس قطعنامه شورای‌امنیت برای ایجاد یک «نیروی بین‌المللی ثبات‌بخش» در غزه هستند اما شواهد میدانی اخیر از جمله نقض‌های مکرر آتش‌بس و حملات متقابل در رفح نشان می‌دهد کاربرد نیروی بین‌المللی با خطرات عملی و سیاسی عمیق مواجه است. سیاسی‌کاری و همکاری آمریکا به عنوان نیروی ایجاد آتش‌بس با یک طرف درگیر در جنگ (رژیم صهیونیستی)، از همان ابتدا امکان ثبات در این آتش‌بس را به حداقل رسانده بود. نیات سیاسی ترامپ و نتانیاهو دقیقاً در آستانه برگزاری انتخابات داخلی در سرزمین اشغالی و برگزاری مراسم اهدای جایزه صلح نوبل، باعث شد توافقی برای ایجاد آتش‌بس در غزه شکل بگیرد که از همان ابتدا مشخص بود دوام چندانی نخواهد داشت. نمایش بزرگ جمع کردن سران کشورهای دنیا در مصر برای جشن گرفتن این توافق شکننده که همراه با تحقیر و تمسخر آنها توسط ترامپ بود، اگرچه راهی بود که قاطعیت جهان برای حفاظت از این آتش‌بس را نشان دهد اما حاشیه‌های ایجاد شده توسط ترامپ و عدم حضور نمایندگان حماس و رژیم صهیونیستی در آن نشان داد می‌توان در عالم خیال آتش‌بس داشت و روی زمین، هر روز درگیری و برخورد نظامی.

حالا اما دنیا پس از جنایات بی‌شمار و نسل‌کشی انجام شده در غزه شاهد رویه‌ای جدید در حفظ آتش‌بس در یک درگیری نظامی است؛ رویه‌ای که پیش از این نیز در لبنان نیز مشاهده شده بود. رژیم صهیونیستی که از آتش‌بس در لبنان استفاده کرد تا همچنان اهداف خود را در این کشور مورد حمله قرار دهد و هیچ تبعاتی نیز در این باره را نپذیرد، حالا با غزه نیز در حال تکرار همان تجربه است. همان‌طور که پیش از این نیز بارها توسط کارشناسان روابط بین‌الملل و منطقه غرب آسیا بیان شده بود، رژیم صهیونیستی و بویژه نتانیاهو از این توافق آتش‌بس تنها به دنبال آزادسازی اسرایش در غزه بود تا بتواند در آستانه سومین سال جنگ در غزه و اعیاد یهودیان در سرزمین‌های اشغالی، همچنین برگزاری انتخابات پارلمانی در این رژیم، دستاوردی برای ارائه داشته باشد؛ دستاوردی که با جنگ هیچگاه به دست نمی‌آمد. حالا دومین فاز این نقشه شیطانی برای غزه در حال اجرایی است؛ نقض آتش‌بس به بهانه‌های مختلف و تلاش برای کشتار بیشتر در این منطقه و از بین بردن گروه‌های سیاسی‌ای که فکر می‌کند می‌توانند در آینده غزه تأثیرگذار باشند و همچنان به مقاومت در برابر اشغالگران فکر می‌کنند.

در این میان به دلیل انزوای شدید بین‌المللی رژیم صهیونیستی در سطح جهانی، این رژیم کمپین‌های تبلیغاتی مختلفی را در سراسر جهان برای احیای چهره خود در نظام بین‌الملل به راه انداخته است. دونالد ترامپ شخصاً رهبری این کمپین در کشورهای عرب منطقه و کشورهای اروپایی را هدایت می‌کند و بارها به این موضوع اشاره کرده است. ترامپ در اجلاس شرم‌الشیخ نیز نشان داد به دنبال سفیدشویی چهره رژیم بعد از جنایات و نسل‌کشی انجام شده در غزه است و آتش‌بس راهی برای پیشبرد این کمپین بود. او تلاش داشت غیر از گذر از مساله نسل‌کشی در غزه، راهی برای احیای توافق آبراهام در منطقه نیز بیابد و کشورهای بیشتری را وادار کند به این توافق پیوسته و روابط خود با رژیم صهیونیستی را عادی‌سازی کنند. با این حال نقض آتش‌بس توسط ارتش اسرائیل که تاکنون منجر به کشته شدن حدود ۱۰۰ نفر در غزه شده است، این راه را با چالش‌های جدی مواجه می‌کند. با این حال تلاش دولت آمریکا این است که ابتدا راهی برای اداره غزه و خلع سلاح حماس بیابد و همزمان به دنبال بازگرداندن رژیم به عرصه جهانی باشد.

■ طرح ۲۰ ماده‌ای ترامپ؛ ابهام در قالب کلمات

اعلام آتش‌بس میان اسرائیل و حماس به ابتکار دونالد ترامپ، در ظاهر نقطه عطفی در مسیر بحران غزه به نظر می‌رسد اما نگاهی دقیق‌تر به مفاد طرح ۲۰ ماده‌ای و زمینه سیاسی آن نشان می‌دهد این توافق، بیش از آنکه به دنبال تحقق صلح باشد، تلاشی است برای مهندسی مجدد قدرت در خاورمیانه با محوریت منافع تل‌آویو و بازیابی جایگاه سیاسی ۲ رهبر پرحاشیه؛ ترامپ در آمریکا و نتانیاهو در اسرائیل.

این طرح، با استقبال نسبی برخی کشورهای غربی و عربی روبه‌رو شد اما از همان آغاز، تحلیلگران هشدار دادند آتش‌بس جدید نیز مانند موارد پیشین، در نبود ضمانت اجرایی و شفافیت، شکننده و کوتاه‌عمر خواهد بود. گزارش‌های نیویورک‌تایمز و هاآرتص نشان می‌دهد در جلسات محرمانه‌ای که میان نمایندگان آمریکا، اسرائیل، مصر و قطر برگزار شد، اختلاف‌های عمیقی درباره مفاد کلیدی طرح وجود داشت؛ بویژه درباره نحوه کنترل گذرگاه رفح و سرنوشت سیاسی غزه پس از آتش‌بس.

جزئیات کامل طرح از سوی کاخ سفید منتشر نشده اما منابع نزدیک به مذاکرات بخش‌هایی از آن را فاش کرده‌اند. بر اساس گزارش پلیتیکو (۱۲ اکتبر ۲۰۲۵)، این طرح شامل محورهایی چون آتش‌بس مرحله‌ای، تبادل اسرا، آغاز بازسازی تحت نظارت آمریکا و چند کشور عربی و ایجاد «شورای موقت اداره غزه» است. در ظاهر، این طرح هدفی انسانی دارد اما در عمل، چند ابهام اساسی آن را غیرقابل اجرا می‌کند.

نخست، هیچ سازوکار مشخصی برای نظارت بر اجرای آتش‌بس تعیین نشده است. در واقع، آمریکا تنها به عنوان «تضمین‌کننده سیاسی» معرفی‌شده، نه ناظر اجرایی. دوم، طرح هیچ اشاره‌ای به وضعیت شهرک‌سازی‌های اسرائیل یا توقف عملیات‌های نظامی در کرانه باختری ندارد؛ موضوعی که از دید بسیاری از گروه‌های فلسطینی و حتی اتحادیه عرب، به معنای تداوم سیاست اشغال است. به بیان دیگر، آتش‌بس پیشنهادی، نه پایان جنگ، بلکه توقف موقتی آن است. کارشناسان و تحلیلگران مؤسسه «گروه بحران» در تحلیلی نوشتند «زبان این طرح به گونه‌ای تنظیم شده که اسرائیل را از هرگونه مسؤولیت مستقیم در قبال بازسازی غزه و رفتار نظامی آینده‌اش معاف می‌کند».

■ نیات سیاسی ترامپ و نتانیاهو؛ صلح در خدمت سیاست

دونالد ترامپ در سخنرانی خود هنگام اعلام آتش‌بس، از «صلح تاریخی» سخن گفت و خود را ناجی خاورمیانه معرفی کرد اما نگاهی به رفتار سیاسی او در ماه‌های اخیر، تصویر دیگری را نشان می‌دهد. ترامپ در کارزار انتخاباتی‌اش از بازگشت «قدرت آمریکا» و پایان «جنگ‌های بی‌پایان» سخن می‌گوید اما عملاً در حال استفاده از دیپلماسی به عنوان ابزار تبلیغاتی است.

در واقع، این آتش‌بس، فرصتی است برای او تا نشان دهد برخلاف بایدن، قادر است بحران‌های بین‌المللی را مهار کند. همان‌طور که واشنگتن‌پست نوشت، «ترامپ در حال ساختن یک روایت انتخاباتی است که او را به عنوان مرد صلح معرفی می‌کند، هر چند سیاست‌هایش عملاً در جهت تداوم بی‌ثباتی منطقه‌ای است».

از سوی دیگر، نتانیاهو که با نارضایتی عمومی و بحران سیاسی داخلی روبه‌رو است، از این توافق برای حفظ جایگاه خود در ساختار قدرت اسرائیل استفاده می‌کند. تحلیل هاآرتص تأکید می‌کند نخست‌وزیر اسرائیل از آتش‌بس به عنوان فرصتی برای «خرید زمان» بهره می‌برد؛ زمانی برای ترمیم وجهه ارتش و بازسازی ائتلاف سیاسی‌اش.

مفاد طرح ترامپ نشان می‌دهد هدف اصلی، کاهش فشارهای بین‌المللی بر اسرائیل است، نه پایان جنگ. در واقع، این آتش‌بس به اسرائیل اجازه می‌دهد پس از ماه‌ها نبرد فرسایشی، فرصت تجدید قوا بیابد. یک دیپلمات اروپایی در گفت‌وگو با رویترز اظهار داشت: «اگر این توافق نقض شود و جنگ از سر گرفته شود، روشن خواهد شد آتش‌بس نه برای توقف جنگ، بلکه برای تنفس اسرائیل طراحی شده بود».

این نگاه با سوابق تاریخی نیز همخوان است. اسرائیل در دهه‌های اخیر بارها از آتش‌بس به عنوان ابزاری تاکتیکی بهره برده است. پس از هر دوره درگیری، با پذیرش آتش‌بس کوتاه‌مدت، نیروهای خود را بازسازی و سپس عملیات جدیدی آغاز کرده است. آمارهای سازمان ملل نشان می‌دهد از سال ۲۰۱۲ تاکنون، اسرائیل بیش از ۱۲ بار توافق‌های آتش‌بس را نقض کرده، در حالی که گروه‌های فلسطینی در موارد معدودی اقدام متقابل داشته‌اند.

■ از راه جنگ به دست نیامد، از دیپلماسی به دست می‌آید؟

یکی از ابعاد کلیدی این بحران، تلاش رژیم صهیونیستی برای جبران ناکامی‌های میدانی از طریق دیپلماسی است. در میدان نبرد، ارتش اسرائیل نتوانست مقاومت را کاملاً در هم بشکند و در عین حال، با انتقادات گسترده بین‌المللی درباره تلفات غیرنظامیان روبه‌رو شد. اکنون با ورود به فضای دیپلماتیک، تل‌آویو می‌کوشد همان اهداف را با ابزارهای سیاسی و فشار بین‌المللی دنبال کند.

وقتی آتش جنگ موقتاً خاموش می‌شود، بازی سیاسی وارد مرحله‌ای می‌شود که اغلب حتی از میدان نبرد خطرناک‌تر است: دیپلماسی برای بازنویسی واقعیت. این دقیقاً چیزی است که در همین روزهای ابتدایی پس از آتش‌بس میانجی‌شده به نظر می‌رسد در حال وقوع است؛ تل‌آویو تلاش می‌کند از میز مذاکره آنچه را در پی ۲ سال جنگ فرسایشی علیه نوار غزه نتوانست به دست آورد، بگیرد و به گونه‌ای رسمی و بین‌المللی به آن مشروعیت ببخشد.

در سطح عملی این روند چند وجه دارد. نخست، اسرائیل می‌کوشد از طریق مفاد آتش‌بس، خلع سلاح ساختاری حماس و کنترل بلندمدت مرزها را به عنوان یک واقعیت جدید تثبیت کند، آن هم بدون نیاز به عملیات نظامی فراگیر که هزینه‌های انسانی، مالی و سیاسی سنگینی به دنبال دارد. بنیامین نتانیاهو خود این رویکرد را علناً مطرح کرده است. اگر «فاز دوم» توافق موفق نباشد، او صراحتاً گفته است تل‌آویو آماده است خلع سلاح حماس را «یا به صورت دیپلماتیک یا نظامی» دنبال کند؛ جمله‌ای که دیوار باریکی میان تهدید نظامی و فشار سیاسی می‌کشد.

دوم، اسرائیل از آتش‌بس برای بازسازی سرمایه بین‌المللی خود بهره می‌برد. واکنش‌های منفی جهانی نسبت به تلفات غیرنظامیان و پیامدهای انسانی جنگ، کشورهای مختلف جهان را قادر کرده بود که قاطعانه واشنگتن و تل‌آویو را به چالش بکشند. اکنون که آتش‌بس نسبی برقرار شده، دیپلمات‌های صهیونیست می‌کوشند تصویر رژیم را «اصلاح» کنند و از این طریق هزینه‌های بین‌المللی برای اقدامات بعدی کاهش یابد. این اقدام در عین حال به تل‌آویو امکان می‌دهد در کوتاه‌مدت بدون پرداخت غرامت سیاسی سنگین‌تر، موقعیت نظامی خود را بازسازی کند. این فرصت بازسازی چهره، همان هدفی است که برخی تحلیلگران آن را «آشتی دیپلماسی با نتایج میدانی» می‌خوانند.

سوم، ابزار فشار حقوقی و اداری است. طرح‌ها و بندهای مبهم آتش‌بس - به عنوان مثال آنچه درباره کنترل مرزها، مسؤولیت بازسازی و چارچوب نیروی بین‌المللی نوشته شده - به اسرائیل امکان می‌دهد تعریف «پایبندی» را به نفع خود تفسیر کند. وقتی معیارهای نظارت و زمان‌بندی روشن نیست و هیات‌های نظارتی مستقل محدود عمل می‌کنند، تل‌آویو می‌تواند هرگاه منافع نظامی‌اش حکم کند، «نقض توافق» را به طرف مقابل منتسب و سپس واکنش نظامی را توجیه کند. همین منطق بود که در روزهای اخیر سبب شد باز شدن گذرگاه رفح و جریان کمک‌ها به‌سرعت به موضوعی سیاسی بدل شود و تل‌آویو با بستن مرزها اهرم‌های فشار خود را حفظ کند.

چهارم، تلاش برای «قانونی‌سازی» محدودیت‌های ساختاری بر غزه است. در حقیقت با طرح صلح ترامپ، به جای اعلام رسمی الحاق یا اشغال، پروژه‌ای دیپلماتیک طراحی شده که از طریق مقررات بین‌المللی و نهادسازی موقت، کنترل اقتصادی و امنیتی گسترده‌ای را بر قلمرو اعمال کند؛ کنترل مرزها، مدیریت واردات و صادرات و تعیین نهادهای محلی مورد تأیید شرکای منطقه‌ای و غربی. چنین راهبردی به اسرائیل اجازه می‌دهد توان نفوذ خود را بدون هزینه‌های آشکار اشغال، حفظ کند یا حتی گسترش دهد.

این گونه عملیات سیاسی - گرفتن امتیاز از طریق سازوکارهای نامتقارن حقوقی و دیپلماتیک - تنها زمانی کارآمد است که به صورت موازی با آن فضای داخلی و بین‌المللی برای آن فراهم شود. از همین رو، پیوند صریحی میان تلاش‌های دیپلماتیک اسرائیل و فشارهای تبلیغاتی و سیاسی در واشنگتن وجود دارد؛ دستگاه دیپلماسی در تل‌آویو و متحدانش در کاخ سفید و برخی پایتخت‌های عرب تلاش می‌کنند روایت «آتش‌بس معقول» را طوری قالب‌بندی کنند که پذیرش محدودیت‌های آتی برای غزه به عنوان «قیمت صلح» جلوه کند.

اما این استراتژی، دارای ۲ ضعف بنیادین است که می‌تواند آن را به شکست محکوم کند. ضعف اول، فقدان مشروعیت محلی است. اگر هر ترتیبی بدون مشارکت یا دست‌کم رضایت بازیگران بومی غزه - از جمله خود حماس یا نمایندگان مردمی - تحمیل شود، آنچنان که تجربه نشان داده، دوام نخواهد داشت. هر ساختار موقتی که نتواند انسجام اجتماعی و نیازهای روزمره مردم را پاسخ دهد، ظرفیتی برای بازتولید مقاومت فراهم می‌آورد. این خلأ مشروعیت، همان نقطه‌ای است که تلاش دیپلماتیک تل‌آویو را در عمل تضعیف می‌کند.

ضعف دوم، جنبه عملی اجرای شروط است. طرحی که نیازمند «خلع سلاح حماس» است اما ابزار عملی مشخص برای انجام این کار ارائه نمی‌دهد، اساساً یک خواسته سیاسی است، نه یک برنامه اجرایی. اگر تل‌آویو نتواند راه‌حل نظامی-فنی برای خلع سلاح ارائه کند و در عین حال جامعه جهانی از تحمیل هزینه‌های نظامی جدید ابا ورزد، آنگاه بندهای آتش‌بس عملاً روی کاغذ خواهند ماند. نشانه‌های اولیه همین وضعیت را در خویش دارند. گزارش‌ها از تداوم حملات محدود، بستن گذرگاه‌ها و اتهام‌زنی‌های متقابل حکایت دارد که بر سر تحقق شروط آتش‌بس توافق‌نظر واقعی وجود ندارد.

در نهایت می‌توان گفت تلاش اسرائیل برای تبدیل یک آتش‌بس مبهم به مجموعه‌ای از امتیازات دیپلماتیک قابل‌تحقق، بازی‌ای حساب‌شده اما پرریسک است. این بازی تا زمانی که ناظران مستقل، تضمین‌های اجرایی روشن و مشارکت واقعی نیروهای محلی غزه وارد معادله نشوند، احتمالاً بیشتر به تثبیت وضعیتی موقتی و شکننده خواهد انجامید تا به پایان مناقشه. در این میان، هزینه واقعی را مردم غزه پرداخت خواهند کرد که شامل تعلیق بازسازی، محدودیت‌های ادامه‌دار و فقدان چشم‌انداز سیاسی روشن است.

به تعبیر یک تحلیلگر در فارن پالیسی، «اسرائیل اکنون می‌خواهد از میز مذاکره آنچه را در میدان جنگ از دست داد، بازیابد؛ یعنی مشروعیت برای تداوم کنترل خود بر غزه در قالب امنیت منطقه‌ای». در این چارچوب، طرح ترامپ عملاً به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به سیاست اسرائیل تبدیل شده است.

■ تناقض در گفتار ترامپ؛ از بازسازی تا پراکندگی

در کنار این مشکلات ساختاری، مواضع شخص ترامپ نیز به طرز عجیبی متناقض است. او در نخستین سخنرانی پس از اعلام آتش‌بس گفت هدفش «بازسازی غزه و کمک به ماندن مردم در خانه‌های‌شان» است اما چند روز بعد، در مصاحبه‌ای با شبکه فاکس‌نیوز اعلام کرد «کشورهای منطقه مانند مصر و اردن باید مسؤولیت اسکان آوارگان غزه را بر عهده بگیرند».

این دوگانگی نشان می‌دهد ترامپ بیش از آنکه طرحی مشخص داشته باشد، به دنبال آزمون فضای سیاسی و سنجش بازخورد افکار عمومی است. یک مقام سابق شورای امنیت ملی آمریکا به سی‌ان‌ان گفت: «ترامپ به جای آنکه طرحی استراتژیک برای غزه داشته باشد، در حال آزمودن روایت‌های رسانه‌ای مختلف است تا ببیند کدام برایش در فضای داخلی آمریکا سودمندتر است».

یکی از دلایل شکست‌پذیری این آتش‌بس، ناپایداری سیاست آمریکا در قبال اسرائیل است. در حالی که کاخ سفید از «ضرورت توقف درگیری‌ها» سخن می‌گوید، همزمان در حال ارسال محموله‌های تسلیحاتی جدید به تل‌آویو است. این دوگانگی، اعتماد افکار عمومی عرب را نسبت به هر ابتکار آمریکایی از بین برده است.

نیویورک‌تایمز در سرمقاله‌ای نوشت: «آتش‌بس بدون تغییر در سیاست‌های نظامی و مالی آمریکا نسبت به اسرائیل، صرفاً تلاشی برای ترمیم چهره واشنگتن است، نه برای نجات غزه». حتی در میان متحدان غربی آمریکا نیز تردیدهایی شکل گرفته است. در همین راستا، وزیر خارجه نروژ هفته گذشته در گفت‌وگو با بی‌بی‌سی تأکید کرد «هیچ صلح پایداری در خاورمیانه بدون گفت‌وگو با بازیگران واقعی ممکن نیست، حتی اگر نام‌شان در فهرست تروریستی آمریکا باشد».

■ انتخابات رژیم و تبعات آتش‌بس صوری

تحلیل‌ها نشان می‌دهد پذیرش آتش‌بس میان اسرائیل و حماس در پاییز ۲۰۲۵ نه‌تنها یک تصمیم نظامی یا انسانی، بلکه یک رخداد سیاسی با پیامدهای انتخاباتی است؛ چه در داخل اسرائیل و چه در ایالات متحده.

در سطح داخلی، بنیامین نتانیاهو در شرایطی با طرح آتش‌بس موافقت کرد که با فشار فزاینده‌ای از سوی افکار عمومی، مخالفان سیاسی و حتی ائتلاف‌های داخلی روبه‌رو بود. افکار عمومی در داخل سرزمین‌های اشغالی پس از جنگ فرسایشی در غزه، دچار خستگی و سرخوردگی عمیق شد و موجی از اعتراض‌ها علیه دولت شکل گرفت. پذیرش آتش‌بس از سوی کابینه نتانیاهو، تلاشی برای مهار نارضایتی عمومی و جلوگیری از فروپاشی ائتلاف حاکم بود. این تصمیم همچنین بر رقابت‌های جناح راست تأثیر مستقیم گذاشت، زیرا احزاب افراطی با هرگونه عقب‌نشینی از مواضع جنگی مخالفند. بنابراین آتش‌بس به عاملی تبدیل شد که می‌تواند شکاف در جناح راست اسرائیل را عمیق‌تر کند و مسیر انتخابات آینده را تغییر دهد.

در سوی دیگر، در آمریکا، کارزار دونالد ترامپ برای موفق جلوه دادن خود در عرصه سیاست خارجی نیز از این آتش‌بس متأثر شده است. او تلاش می‌کند این توافق را در افکار عمومی آمریکا به عنوان نماد ناکارآمدی دولت بایدن و موفقیت شخصی خود در سیاست خاورمیانه جلوه دهد و از آن برای بسیج پایگاه انجیلی و راست‌گرای خود استفاده کند تا در انتخابات‌های بعدی همچون انتخابات کنگره از آن استفاده کند و در عین حال اخبار و تحلیل‌ها پیرامون ضعیف بودن دولتش در داخل کشور و اعتراضات به سیستم تصمیم‌گیری در واشنگتن را به حاشیه ببرد.

■ بازیگران عربی؛ میان ملاحظات امنیتی و فشار افکار عمومی

یکی از ابعاد کمتر دیده‌شده در این توافق، نقش کشورهای عربی است که به طور غیررسمی با واشنگتن در تهیه و تبلیغ طرح همکاری کردند. مصر، اردن، عربستان سعودی و امارات هر یک در این آتش‌بس منافعی دارند اما همزمان با چالش‌های داخلی و منطقه‌ای روبه‌رو هستند.

قاهره که کنترل گذرگاه رفح را در دست دارد، عملاً به شریک ناگزیر این توافق تبدیل شده است. دولت مصر از یک سوء می‌خواهد از موج جدید آوارگان جلوگیری کند و از سوی دیگر نمی‌خواهد در نگاه مردم عرب، به عنوان همکار اسرائیل در محاصره غزه شناخته شود. به گزارش میدل ایست آی، سرویس‌های امنیتی مصر در روزهای منتهی به اعلام آتش‌بس، جلسات متعددی با نمایندگان حماس برگزار کردند تا آنان را قانع کنند این توافق فرصتی موقت برای بازسازی است، نه عقب‌نشینی سیاسی.

اما موضع اردن بسیار حساس‌تر است. ملک عبدالله دوم هفته گذشته به طور غیرمنتظره‌ای از هرگونه «اسکان آوارگان فلسطینی در خاک اردن» ابراز نگرانی کرد و آن را «عبور از خطوط قرمز تاریخی» خواند. این موضع در واکنش به اظهارات اخیر ترامپ بود که از ضرورت «پذیرش آوارگان توسط همسایگان» سخن گفته بود. چنین تناقضی نشان می‌دهد کشورهای عربی متحد آمریکا نیز نسبت به نیت واقعی واشنگتن بی‌اعتمادند. در عین حال، کشورهای حوزه خلیج‌فارس، بویژه عربستان و امارات، از منظر دیگری وارد ماجرا شده‌اند. آنان تلاش دارند از این توافق به عنوان گامی در مسیر عادی‌سازی روابط با اسرائیل استفاده‌کنند اما در عین حال نمی‌خواهند در میان افکار عمومی عرب، متهم به خیانت به آرمان فلسطین شوند. همان‌طور که فایننشال تایمز نوشت، «ریاض و ابوظبی می‌خواهند صلح را در قالبی اقتصادی بفروشند، نه سیاسی؛ بازسازی غزه به عنوان پروژه‌ای سرمایه‌محور، نه تعهدی انسانی».

■ ابهام در آینده غزه

اگر طرح ترامپ شکست بخورد که بسیاری معتقدند دیر یا زود چنین خواهد شد، پرسش اصلی این است: آینده غزه به کدام سمت خواهد رفت؟ در حال حاضر، منطقه در شرایطی نیمه‌ویران، نیمه‌اشغالی و بی‌صاحب قرار دارد. اسرائیل مدعی است کنترل امنیتی را حفظ خواهد کرد تا «از بازگشت حماس» جلوگیری کند اما تجربه نشان داده هرگونه خلأ سیاسی در غزه، بلافاصله زمینه بازتولید مقاومت را فراهم می‌کند.

در گزارش اخیر اکونومیست آمده است: «هیچ طرح بازسازی‌ای بدون حضور نیروهای بومی قابل اجرا نیست، زیرا هیچ نهاد خارجی نمی‌تواند اعتماد مردم را جایگزین کند». اگر آمریکا و اسرائیل همچنان بر کنار گذاشتن کامل حماس پافشاری کنند، هر نیرویی که در غزه روی کار آید، فاقد مشروعیت مردمی خواهد بود و عملاً در مقابل مردم خود قرار می‌گیرد.

افزون بر آن، غزه در حال حاضر با بحرانی عمیق در ساختار اجتماعی و جمعیتی روبه‌رو است. تخمین سازمان ملل نشان می‌دهد بیش از ۷۰ درصد جمعیت این منطقه بی‌خانمان شده‌اند و زیرساخت‌های حیاتی (آب، برق، بیمارستان‌ها) در وضعیت بحرانی قرار دارد. بدون حضور نهادهای محلی و مشارکت واقعی مردم، هیچ طرح بازسازی نمی‌تواند پایدار بماند.